

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/04

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مرحوم محقق بعد از آن مسائل دهگانه، هفت مسئله را به عنوان لواحق مسئله تحریم «بالکفر» ذکر می‌کنند. مسئله اول، کفو بودن در مذهب است که آیا گذشته از کفو بودن در اسلام، کفو بودن در مذهب هم شرط است یا نه؟ یعنی هر دو باید شیعه باشند؛ اگر زن شیعه است، مرد حتماً باید شیعه باشد، یا کفو در مذهب مستحب است، واجب نیست؟ این مسائل هفت‌گانه از اینجا شروع می‌شود: «الأولي الكفاءة شرط في النكاح و هي التساوي في الإسلام» که این را مقدمه بحث قرار دادند. «و هل يشترط التساوي في الإيمان»؛ یعنی در مذهب، «فيه روايتان أظهرهما الاكتفاء بالإسلام و إن تأكد استحباب الإيمان و هو في طرف الزوجة أتم لأن المرأة تأخذ من دين بعلمها» [1] در بین فرق اسلامی که به ظاهر مسلمان‌اند، ناصبی و خوارج و مانند آنها هم وجود دارند که آنها را به صورت مبسوط جداگانه طرح می‌کنند؛ اما فعلاً به طور اجمال، اول اسلام را شرط کردند، بعد وارد مسئله مذهب می‌شوند.

سزا اینکه درباره کفو بودن در اسلام، بحث مبسوطی ندارند، برای این است که هم بحث‌های حدوث، هم بحث‌های بقاء مبسوطاً گذشت. در مسئله حدوث، سبب ششم از اسباب تحریم که مانع انعقاد اصل نکاح است، کفر است؛ چون فرمودند اسباب تحریم شش‌تا هست: «نَسَب»، «رِضَاع»، «مَصَاهِرَة»، «استيفاي عدد»، «لعان» و ششم آن «کفر» است، این کفر، مانع انعقاد اصل نکاح است. در طی مسائل دهگانه اخیر هم فرمودند اگر ارتدادي در مقام بقاء رخ داد، موجب انفساخ عقد است، بدون طلاق و بدون فسخ؛ کفري که حدوثاً مانع است و بقاءً سبب انفساخ است، معلوم می‌شود کفو در اسلام شرط است، باید کفو هم باشند؛ یعنی هر دو مسلمان باشند؛ لذا در مسئله مورد نظر، به همین جمله اکتفا کردند، فرمودند کفائت در اسلام شرط است، برای اینکه آن دو باب یکی مربوط به حدوث نکاح است و یکی مربوط به بقاء هست، همه روایات را مبسوطاً گفتند «بلا خلاف» و «بلا الاختلاف»؛ لذا مسئله مذهب را الآن بحث می‌کنند.

مطلب دوم آن است که روابطی که بین مسلمان و دیگران هست، اگر این رابطه، رابطه تجاری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مانند آن بود، اسلام شرط نیست؛ یعنی یک مسلمان می‌تواند با غیر مسلمان رابطه داشته باشد برابر آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه»، به این شرط که نفوذی نباشند، تحریم نکنند، مزاحم نباشند، در قتال شرکت نکنند، سبب ایزاء نباشند، همه روابط بین مسلمان و غیر مسلمان مشروط به همین آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه» است؛ اما در رابطه خانوادگی «إلا و لابد» مسلمان باید با مسلمان دیگر رابطه خانوادگی داشته باشد. این اهمیت مسئله خانواده و تحکیم بنیان خانواده است که می‌فرماید مسلمان نمی‌تواند با غیر مسلمان رابطه خانوادگی داشته باشد؛ یعنی همسر کسی بشود یا همسر بگیرد.

اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نکاح از رهاورد خاص من است، «من» یعنی انبیا به عنوان نبوت؛ ما یک حرف تازه‌ای آوردیم: «أَتِنَاكَ شَيْئًا» [2] و نکاح هم به معنای اجتماع مذکر و مؤنث نیست، وگرنه این در حیوانات هم هست، در ملل دیگر هم هست. فرمود ما نکاح آوردیم: «أَتِنَاكَ شَيْئًا» و فرمود: «مَنْ تَزَوَّجَ أَخْرَزَ يَشْفُوْنَهُ» [3] این با چشم ملکوت دارد نگاه می‌کند، این جلوی دیر ازدواج کردن را می‌گیرد، جلوی طلاق را می‌گیرد، جلوی انهدام خانواده را می‌گیرد. فرمود به اینکه هر رابطه‌ای که مسلمان با دیگری بخواند داشته باشد، برابر آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه» که اگر نفوذی نباشند و مزاحم کشور اسلامی نباشند، عیب ندارد؛ اما در جریان نکاح و در مسائل خانوادگی فرمود «إلا و لابد» مسلمان باید با مسلمان رابطه خانوادگی داشته باشد. حدوث آن را در سبب ششم بیان کردند، بقی آن را هم در ملحقات مسائل ده‌گانه بیان کردند؛ پس لازم نبود مسئله کفایت در اسلام را مستدل کنند، چون در دو مبحث مبسوط جدا، نصاب هر دو مبحث کامل بیان شده است. آنچه که در این مسئله اولای از این مسائل هفت‌گانه مطرح است، مسئله مذهب است. روایت‌های فراوانی در تحکیم خانواده است که مواظب باشید دخترها زود ازدواج نکنند، یک؛ برای پسرها تأخیر نیندازید در ازدواج، دو؛ و هر کسی که آمده است شما عیب‌جویی نکنید، به دنبال مال و جمال نباشید که روایات نکاح را هم ملاحظه فرمودید اگر کسی به قصد مال و جمال ازدواج کند، چه بسا خدای سبحان این شخص را از هر دو محروم می‌کند. این آشفته‌بازار بودن مسئله حجاب و عفاف، با فشار سرنیزه حل نمی‌شود، از راه دیگری فساد را توسعه می‌دهند. عمده همین است که آن‌که ما را آفرید صلاح و فلاح ما را در همین دانست که مسئله ازدواج را اهمیت بدهید و دیر ازدواج نکنید و توقع بیجا نداشته باشید. به مناسبت همین، روایات فراوانی را مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) یکجا جمع کرده است که بخشی از آن روایات از مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) است که آن را تبرکاً از وسائل می‌خوانیم.

در جریان ازدواج برای وجود مبارک حضرت امیر و فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) یک خصیصه‌ای است که باب جداگانه‌ای مرحوم فیض در الوافی جلد بیست و یکم آنجا مقرر کرده‌اند. کمتر کسی است که این روایت را نشنیده باشد، ولی ما تبرکاً این روایت را تلاوت می‌کنیم، از بس اینها همتای قرآن کریم‌اند!

مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در جلد 21 صفحه 84 این روایت را از من لا یحضره الفقیه نقل می‌کنند - در جای دیگر از همین جلد باز نقل می‌کنند - که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ فَاطِمَةَ لَعَلَّيْ مَا كَانَ لَهَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ كُفُو آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ»؛ هیچ کسی نمی‌توانست همسر زهرا (سلام الله علیها) باشد، چون او به هر حال باید اطاعت کند و هیچ کسی نیست که بتواند همسر فاطمه (سلام الله علیها) شود. خود مرحوم فیض در بیان دارد «يَأْتِي هَذَا الْحَدِيثُ فِي بَابِ مَا حُصِّتَ بِهِ فَاطِمَةُ ع فِي التَّزْوِيجِ بِأَوْضَحِّ مِنْهُ مُسْنَدًا»؛ این روایت را که به صورت مُرسله از من لا یحضره الفقیه نقل کرد، به صورت مُسند در بخش‌های آینده هم نقل کرده است.

مطلب دیگری که مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد 21 صفحه 94 از عیون أخبار الرضا نقل کرد این است که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَامِرٍ بِنَ كَرِيمٍ لَمَّا افْتَتَحَ خُرَاسَانَ أَصَابَتْهُ نَتْنٌ». خراسان مستحضرید یک منطقه وسیعی است، شرق آن الآن به صورت افغانستان و بخشی از پاکستان و اینها درآمده که - متأسفانه - از ایران جدا شده است، غرب آن در ایران است؛ الآن ما دارای خراسان غربی هستیم، نه خراسان شرقی و خراسان جامع؛ اینکه می‌گویند آخوند خراسانی، آخوند خراسانی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان افغانی بودند و اهل هرات بودند؛ منتها

کل آن منطقه، منطقه خراسان است. «لَمَّا افْتَتَحَ خُرَاسَانَ أَصَابَ ابْنَتَيْنِ لِيَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِبَارٍ مَلِكِ الْأَعَاجِمِ». این بیان نورانی را مرحوم صدوق در عیون اخبار از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نقل می‌کند. یزدگرد پسر شهریار پادشاه أعاجم؛ عجم یعنی غیر عرب؛ ایران آن وقتی که امپراطوری بود از شاهان ایران به عنوان شاهنشاه یاد می‌شد نه شاه؛ برای اینکه بسیاری از این کشورهای کوچک جزء این بودند و آنها تابع بودند، آنها هم شاه بودند و این شاه شاهان بود. بسیاری از این کشورهای فعلی و این قسمت‌های کوچک که دارای شاه بودند، این شاه شاهان بود؛ لذا ایران کشور شاهنشاهی است، نه کشور شاهی، سلطنت نیست، جمهوری نیست، سلطان السلاطین است و همین کشور سلطان السلاطین را، شاهنشاهی را، افرادی مثل سلمان و مانند او شمشیر زدند گفتند: «أَنَا بَنَ اسْلَامَ» و اینها چون از ستم آنها به ستوه آمدند، فوراً پذیرفتند دین را؛ منتها ما باید حالا درست آن را حفظ کنیم. «أَصَابَ ابْنَتَيْنِ لِيَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِبَارٍ مَلِكِ الْأَعَاجِمِ». نه «ملک العجم»؛ «فَبِعَيْنَيْهِمَا»: این دوتا کنیز را وارد حکومت اسلامی کردند و خلیفه وقت یکی را به وجود مبارک امام حسن داد، یکی را به وجود مبارک امام حسین (سلام الله علیهما) داد که وجود مبارک علی بن الحسین (سلام الله علیه) فرزند یکی از این دخترهاست. این را هم به مناسبتی مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در باب نکاح الوافی نقل کردند.

اما روایات باب: مرحوم محقق می‌فرماید که دو طایفه است: یک طایفه دلالت می‌کند بر اینکه مذهب شرط است؛ یعنی اگر زن شیعه بود، مرد هم باید شیعه باشد «أو بالعکس» و یک طایفه دلالت می‌کند که لازم نیست، آنوقت این حمل بر استحباب می‌شود؛ شرط تکلیفی نیست، شرط وضعی نیست، وضعاً صحیح است، تکلیفاً هم مستحب است که اگر مرد شیعه بود زن او هم شیعه باشد. برهانی هم در روایت دارد که اگر مرد سنی بود، زن شیعه بود مشکل پیدا می‌شود؛ برای اینکه زن دین را از مرد می‌گیرد؛ یعنی تحت تأثیر تبلیغات اوست. عده‌ای از فقها (رضوان الله تعالی علیهم) ادعای اجماع کردند. مستحضرید که محور مسئله، حرمت تکلیفی از یک سو؛ حرمت وضعی یعنی بطلان، از سوی دیگر است، هر دو محل بحث است که این کار اگر مذهب آنها مختلف بود، تکلیفاً حرام و وضعاً باطل است؛ چون طبق نصوص آنها که ولایت را نپذیرفتند گرفتار کفر باطنی‌اند و در معاد ظاهر می‌شود. طبق این، داخل در اسباب تحریم است؛ لذا تکلیفاً حرام و وضعاً باطل است. این حرف بعضی از آقایان است و سند آن هم بعضی از روایات مسئله است.

لکن آنچه که در این محور مهم است آن است که اول ادعای اجماع کردند؛ لذا صاحب جواهر دارد که «و هو الحجة بعد النصوص». این اجماع دوتا اشکال دارد: یکی اینکه مدرکی است و دیگر اینکه محقق نشده که همه فقها چنین فتوایی را داده باشند؛ البته شهرت فتوایی هست، اما در حد اجماع نرسیده است. اما این مطلب اصیل اصولی که اجماع اگر چنانچه روایاتی، آیه‌ای، مدرکی در کار باشد؛ نه قبل از آنها حجت است و نه بعد از آنها و نه همتای آنها؛ قبل از آنها حجت نیست «فواضح»، برای اینکه وقتی آیه‌ای یا روایتی که در کار هست، جا برای اجماع نیست؛ همتای آنها نیست، چون مدرک آنهاست، سند آنهاست؛ بعد از آنها نیست، چون حرف اساسی را آنها می‌زنند. اجماع مستحضرید یک دلیلی نیست که روی پای خود بایستد. اگر هیچ یعنی هیچ! به نحو سالبه کلیه، هیچ مدرکی پیدا نشد، آنوقت بحث در این است که این اجماع حجت است یا نه؟ ولی اگر مدرک پیدا شد، اجماع مثل آیه نیست، اجماع مثل روایت نیست، اجماع مثل دلیل عقل نیست. اگر ما برای یک مطلبی از مطالب دینی، فقهی یک آیه‌ای داشتیم، بعد چند آیه یا چند روایت پیدا شد، این آیه همچنان استوار باقی است؛ این یک دلیل، آن هم

ادله‌ای دیگر هستند که می‌شود ده دلیل. اگر یک روایتی داشتیم بعد به یک آیه یا چند آیه، به یک روایت یا چند روایت برخورد کردیم، این روایت همچنان استوار باقی است، مجموعاً می‌شود ده دلیل. اگر یک دلیل عقلی بر یک مطلبی اقامه شد، بعد یک آیه‌ای پیدا کردیم یا یک روایتی پیدا کردیم، اطلاع پیدا کردیم به دلالت یک آیه‌ای یا اطلاع پیدا کردیم به دلالت یک روایتی، این دلیل عقلی همچنان استوار باقی است، در کنار ادله قرآنی یا روایی می‌شود دلیل پنجم یا ششم یا هفتم. اما اجماع «و ما ادراک ما اجماع»؟! اگر ما سندی بر اجماع اقامه نکردیم، این مثل آدم‌برفی آب می‌شود. هیچ یعنی هیچ! این چه دلیلی است که وقتی سند پیدا شد، اصلاً آب می‌شود؟! اگر یک آیه‌ای پیدا کردیم یا دلیلی پیدا کردیم، این چنین نیست که بگوییم این اجماع یک دلیلی است در برابر آن آیه، در برابر آن روایت؛ وقتی مدرک پیدا شد، این آب می‌شود. این اجماعی که اصول روی آن خیلی تکیه می‌کند، این را الآن باید خیلی فشار بدهد و گوشش را بگیرد از بالا بیاورد پایین و دست عقل را بگیرد از پایین بگیرد ببرد بالا؛ تا اصول علمی نشد فقه پویا نیست! عقل برود بالا، اجماع بیاید پایین. اجماعی که وقتی سند پیدا شد، مثل آدم‌برفی آب می‌شود، پس معلوم می‌شود دلیل نیست، این منبع نیست؛ اما آیه همچنان مستقیم است، روایت همچنان مستقیم است، دلیل عقل همچنان مستقیم است، روی آنها باید کار کرد، روی آن ادله ثلاثه باید کار کرد. شاید بارها به عرضتان رسید فخر رازی می‌گوید از استادام از شافعی - چون ایشان در «کلام» اشعری است و در «فقه» شافعی است - دلیل حجیت اجماع را سؤال کردند، ایشان سیصد بار اول تا آخر قرآن را جستجو کرد تا دلیل پیدا کند، این اجماع که سقیفه را با آن وضع ساخت! اینکه مرحوم شیخ (رضوان الله علیه) دارد که اجماع «هو الاصل لهم و هم الاصل له» این اجماع ساختگی است، اجماع سقفي است؛ سیصد بار اول تا آخر قرآن را مرور کرد تا دلیلی پیدا کند، سرانجام به این آیه رسید: «و یَقْبِغُ غَیْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِینَ تُولَّاهُ مَا تُولَّاهُ وَ نُسَلِّیهُ جَهَنَّمَ» [4] و مانند آن و سند پیدا شد. شمایی که براساس اجماع سقیفه را تشکیل دادید، چطور تا عصر خودتان این حرف‌ها را نتوانستید ارائه کنید؟! به هر تقدیر ما باید بدانیم که اجماع آن جایگاه علمی را ندارد که بتواند در کنار کتاب، در کنار سنت، در کنار عقل، دلیلی از ادله فقه شمرده شود. یک چیزی که در کنار آن سند پیدا شد این مثل آدم‌برفی آب می‌شود، این دلیل نیست. بنابراین نه «هو الحجة قبل الدلیل»، نه «هو الحجة مع الدلیل»، نه «هو الحجة بعد الدلیل»؛ بلکه عذر هست، عذر هست که آدم وقتی دسترسی به جایی ندارد، حرف بزرگانی که قبلاً گفتند آدم اطمینان پیدا می‌کند، در حد یک شهرت فتوایی اثر دارد. لذا در اینجا صاحب جوهر چون روایات در کار است، تعبیر می‌کند که «و هو الحجة بعد النصوص»، خیر! بعد از نص این دیگر آب شده است، این دیگر حجت نیست؛ ولی شهرت فتوایی هست، این مسئله را فتوا دادند.

اینکه مرحوم محقق در شرایع دارد که «أظهرهما» جواز است، برای این است که این روایت‌های پنج - شش‌گانه‌ای که استدلال کردند که مذهب

شرط است، تکلیفاً حرام، وضعاً باطل؛ غالب سند این روایات ضعیف است که مرحوم شهید ثانی در مسالک اتعاب نفس فرموده، بعضی از اینها دارای یک ضعیف‌اند، بعضی از اینها دارای دو ضعیف‌اند، بعضی از اینها دارای سه ضعیف‌اند؛ «سهل بن زیاد» از یک طرف، فتحي بودن بعضی از افراد از یک طرف، مشترک بودن «أبو بصیر» از طرف دیگر، بعضی از روایات است که سه سبب از اسباب منع صرف در آن هست، بعضی از روایات است که دو سبب، بعضی از روایات است که یک سبب. در مقابل، دلیلی که تجویز می‌کند و از آن استحباب کفایه در مذهب فهمیده می‌شود، آن صحیح «عبدالله بن سنان» است و معتبر است؛ لذا مرحوم محقق در متن شرایع دارد که «فیه روایتان»، نه یعنی دو روایت؛ یعنی دو طایفه از روایت، وگرنه در آن طرف شش - هفت روایت نقل

کردند. «أظهرهما» اینکه جائز است و حمل بر استحباب می‌شود، همین است.

سرخ این است که ما یک سلسله اطلاقات و عمومات اولیه داریم که هم مسئله شبهه تکلیفیه را حل می‌کند، یک؛ هم مسئله شبهه وضعیه را حل می‌کند، دو؛ گذشته از این درباره کل شیء برای شما حلال است که اینها جزء اصول است که بعد خواهد آمد. در خصوص مسئله نکاح، بعد از آن محرماتی که «حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ... یَسَائِکُمْ» [5] و کذا و کذا، «وَأَمَّا أَنْتُمْ اللَّاتِیَ أَرْضَعْنَكُمْ»، «وَرَبَائِکُمْ»، بعد می‌فرماید: «وَأَجَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» [6] یعنی غیر از این زن‌ها بر شما حلال است؛ تکلیفاً جائز، وضعاً حلال است. پس در صدد بیان هست؛ آن طوائف چندگانه را بیان کرده، بعد به صورت عام فرمود: «وَأَجَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ»، چه عمومی از این بهتر؟! نه حرفی که بشود گفت اینها در اطلاقات هستند، در صدد اصل تشریع‌اند و نه اطلاق ندارند که مرحوم آخوند در بعضی از فرمایشات دارند که حرفی است بسیار ناصواب؛ معنای آن این است که قرآن فقط برای تلاوت خوب است. این فرمایشی که ایشان کردند معنای آن این است که این آیاتی که درباره احکام است، غالب اینها در صدد اصل تشریع است، نه اطلاق دارد و نه عموم، این فقط به درد تلاوت می‌خورد. این یک نحوه طرد قرآن است از حوزه! خیر، غالب اینها در صدد بیان‌اند، اطلاق آنها حجت است، عموم آنها حجت است، «إلا ما خرج بالدلیل». اما در خصوص مسئله، بعد از بیان کردن حرمت نسبی، حرمت رضاعی، حرمت مصاهره، بعد از اینها فرمود: «وَأَجَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ». این «حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ» و کذا و کذا؛ هم تکلیفاً حرام است، هم وضعاً باطل است. در جریان «وَأَجَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ»؛ هم تکلیفاً جائز، هم وضعاً حلال. پس ما گذشته از اطلاقات و عمومات اولیه، به خصوص این جمله «وَأَجَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» که در صدد بیان است و خیلی از محرمات را ذکر کرده، اگر نوبت به اصل عملی برسد، هم «اصالة الحلیه» داریم، هم «رُفْعٌ... مَا لَا یُغْلَبُونَ» [7] داریم که حکم تکلیفی را برمی‌دارد. پس اصل اولی در مسئله این است که تکلیفاً جائز و وضعاً حلال؛ آن روایات هم که سنداً ضعیف است.

روایت دیگری که صحیح «عبدالله بن سنان» است و تجویز می‌کند و تعلیل می‌گوید چون زن ممکن است دین خود را از مرد بگیرد، اولی است که اگر زن شیعه است مرد هم شیعه باشد، اینها نشان می‌دهد که بیش از استحباب استفاده نمی‌شود. اما بعد در پایان بحث به عرض شما خواهد رسید که هرگز مصلحت نیست اینها با هم ازدواج کنند، چون مسئله تولی و تبری در کار است، این می‌شود اول دعوا؛ به هر وسیله‌ای هست باید این کار انجام نگیرد؛ حالا یا «لحکمة خفیت علی الفضل اللیبب أروع» یا راه‌های دیگر است، وگرنه این اول دعواست؛ او می‌خواهد زیارت عاشورا بخواند، این می‌خواهد تکتفاً نماز بخواند، این شدنی نیست؛ ولی اگر توافقی کردند و هیچ محذوری پیش نیامد، فرمایش مرحوم محقق این است که جائز است، وگرنه مرحوم محقق هرگز حاضر نیست فتوا بدهد که او می‌خواهد زیارت عاشورا بخواند، این می‌شود اول دعوا؛ آن می‌خواهد تکتفاً نماز بخواند، این می‌شود اول نزاع؛ او می‌خواهد تولی داشته باشد، این می‌خواهد تولی نداشته باشد؛ او می‌خواهد تبری داشته باشد، این نمی‌خواهد تبری داشته باشد، این شدنی نیست؛ این فقط حرفی است که به درد کتاب و حوزه می‌خورد؛ اما بخواند وارد جامعه بشود و خانواده تشکیل بشود، شدنی نیست. حالا کم اتفاق می‌افتد، مگر اینکه هر دو بی‌تفاوت باشند، وگرنه این بخواند شیعه خاص باشد و به دستورات خودش انجام بدهد در مواقع زیارت‌ها و احترام به اهل بیت (علیهم السلام) و آن تبری را داشته باشد، جمع نمی‌شود؛ ولی فقهاً ذاتاً دلیلی بر حرمت نیست، اما این مسائل اجتماعی جلویش را می‌گیرد.

پس محور بحث مشخص شد، صورت مسئله مشخص شد، آن اطلاعات و عموماً اولیه مشخص شد، عموماً میانی که میانی است؛ نظیر «أَجَلُكُمْ مَا وَرَاءَ

ذَلِكَ». مشخص شد، عموماً میانی که در بخش سوم قرار دارند؛ هم «اصالة الحل» «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ» [8] مشخص شد، هم اصالة البرائة «رُفِعَ... مَا لَا يَتَعَلَّمُونَ» مشخص شد؛ تکلیفاً می شود جائز، وضعاً می شود حلال، و این روایت پنج - شش گانه که لابد در مسالک ملاحظه فرمودید، غالباً مشکل سندی دارد. شاید آن بزرگوارانی که صریحاً گفتند نمی شود اختلاف مذهب داشته باشند، برای اینکه همین را فکر می کردند، برهانی بر مسئله اقامه نکردند، بعید بود به این روایاتی که خودشان اینها را معتبر نمی دانند و ضعیف می دانند، به اینها عمل کنند. شاید این مصلحت عمومی که ولایت مداری اصلح است، او بخواهد تولی را حفظ کند و تبری را حفظ کند، در خانه ای که دشمن اوست نمی شود. حالا این قبل از مسئله ناصبی و اینهاست.

روایت هایی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد، یک بخشی مربوط به تحکیم خانوادگی است که آن را گفتند سعی کنید مسئله ازدواج را مهم بشمارید، این آزادی غیر از رهایی است؛ اینکه در زیارت ها به ذوات قدسی ائمه (علیهم السلام) می گوئیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ» [9] همین است! اینها خیرخواه ما هستند. اگر کسی بی حجاب بود، بی عفاف بود، زندگی او به طلاق کشید، او تا آخر عمر افسرده است، برای لذت زودگذر چند روزه، عمر خود را تباه کرده است؛ هم شوهر و هم او. این بیان نورانی ائمه (علیهم السلام) است که فرمود خانه ای که با طلاق ویران شده به این آسانی بازسازی نمی شود، [10] این نظیر بافت فرسوده شهر نیست که شهرداری به آسانی بسازد! این را ما می گوئیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ!» این که می بینید خیلی ها گرفتار هستند، اینها خیال می کنند که دین آمده جلوی آزادی را بگیرد، دین آمده جلوی رهایی و بی بند و باری را بگیرد. فرمود جمال زن در عفت اوست، در حجاب اوست، در اساس خانوادگی اوست؛ از آن طرف هم فرمود در همسر داری خیلی سختگیری نکنید، منتظر مال و جمال نباشید، «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [11] آدم که حرم مشرف می شود و زیارت می کند، البته یک مقدار ثواب دارد، قضای حاجت دارد، شفای مرض دارد، ده ها خواسته دارد؛ اما اساس کار این است که زندگی را روی دستورات اینها سامان بدهد. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد بیستم، صفحه 61 باب 23 از ابواب مقدمات نکاح روایتی را از مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل می کند که خود مرحوم کلینی می گوید: «سَقَطَ عَنِّي إِسْنَادُهُ»؛ آن روایت این است که «قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَتْرُدْ غَنِينًا مِمَّا يُخْتَالِجُ إِلَيْهِ إِلَّا عِلْمُهُ نَبِيَّةٌ ص»؛ همه چیز را به او آموخت، بعد هم فرمود: «عَلَّمَنَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ». غیر از «عَلَّمَ» و مانند آن، به ما هم فرمود، به ما فرمود انبیا آمدند، وجود مبارک پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) آمد، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» [12] یک؛ «وَالْحِكْمَةَ» دو؛ «وَيُزَكِّيهِمْ» سه؛ «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [13] چهار. فرمود ما یک حرف های تازه ای آوردیم؛ نه در گذشته بود، نه اینکه شما می توانید با تلاش و کوشش علمی به آن دسترسی پیدا کنید، نفرمود: «وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، فرمود: «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ شما آن نیستید که یاد بگیرید، از کجا می خواهید یاد بگیرید؟! ما از غیب خبر می دهیم، اینکه دسترس شما نیست؛ تجربه نیست، تجربی ریاضی نیست، این تجربی های عادی هم نیست. این چهار می فرمود نوع آوری دین است: «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) هم همین را فرمود، فرمود: «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ». البته هوش و نبوغی که ما به تو دادیم خیلی است، اما تو آن نیستی که این حرف ها را یاد بگیری، اینها اسرار غیبی است، اینها از گذشته خبر می دهد، از آینده خبر می دهد. شما از برزخ و ساهره معاد و بهشت و اینها چه خبر داری؟! چه کاری باید کرد که آنجا راحت بود، این را کسی نمی داند! فرمود ما گفتیم عادل باشید و عقل هم درک می کند، گفتیم مهربان باشید، عاطفه داشته باشید، اخلاق داشته باشید، اینها «وَيُزَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْغُفُولِ» [14] است؛ اما وقتی می گوئیم زن باید این طور باشد، مرد باید این طور باشد،



خیال می‌کند که برخلاف آزادی اوست! ما داریم او را نگه می‌داریم که او به بند نیافتد. این روایت را فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْنَا مَخْلُوعِينَ إِنَّمَا عَلَّمَهُ نَبِيُّهُ ص فَكَانَ مِنْ تَعْلِيمِهِ إِتَادَهُ أَنَّهُ صَعِدَ الْمَنْبَرَ ذَاتِ يَوْمٍ»؛ یکی از چیزهایی که ذات اقدس الهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخت و وجود مبارک آن حضرت روزی منبر رفتند «فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي مِنَ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فَقَالَ إِنَّ الْأَبْكَارَ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ»؛ فرمود جبرئیل آمد به من این را خبر داد که دختر به منزله میوه روی درخت است، «إِذَا أَزْرَقَ ثَمَرُهُ فَلَمْ يُجْتَنَى أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ»؛ اگر میوه روی درخت برسد و چیده نشود، آفتاب و باد او را از بین می‌برند. «أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَتَفَرَّتْهُ الرِّيحُ وَكَذَلِكَ الْأَبْكَارُ إِذَا أَزْرَقَتْ». این دختران ما، خواهران ما، اینها باید بدانند هنگام ازدواج اگر تأخیر بیاورند، پوسیده می‌شوند و به حیات خود، خودشان خیانت می‌کنند. آن‌که ما را آفرید این‌طور حرف زد! آثار تلخ آن را هم که دارید می‌بینید. «إِذَا أَزْرَقَتْ مَا يَزْرُقُ النِّسَاءُ فَلَيْسَ لِهِنَّ دَوَاءٌ إِلَّا الْبُعْثُ»؛ باید همسر بگیرند، «وَإِنَّمَا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَ الْفَسَادُ بِأَنَّهُنَّ بَشَرٌ»؛ آن‌گاه «قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَنْ نَزَوَّجٌ»؛ حالا که شما فرمودید ازدواج را تأخیر نیاورند، با چه کسی ازدواج کنیم؟ فرمود: «الْأَكْفَاءُ»؛ کفو باشد، همسرش باشد. «فَقَالَ» این شخص سؤال کرد که «وَمَنِ الْأَكْفَاءُ»؛ همسر چه کسانی هستند؟ همتا چه کسانی هستند؟ «فَقَالَ (صلی الله علیه و آله و سلم) الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ»؛ این را دو بار تکرار فرمود، فرمود بقیه را ذات اقدس الهی «إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فُقْرِهِ». حالا آن را بعد به عنوان شرط بعد که آیا تمکن از انفاق شرط است یا نه؟ آن را بعد تعرض می‌کنند، چون روایات آنها هم جداست.

عمده آن است که عده‌ای تلاش و کوشش می‌کنند، گاهی نامه می‌نویسند که شما چرا ساکت هستید؟! درباره حجاب حرف نمی‌زنید؟! درباره عفاف حرف نمی‌زنید؟! عفاف و حجاب بر فرض با فشار انسان این روسری را یک قدری جلو بیاورد، این آن عفاف و حجاب نیست، این آن فساد را جلوگیری نمی‌کند، این «أَلَيْكَاهُ سُبْحِي» است که جلوگیری می‌کند، این «مَنْ نَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ بِنَفْسِهِ» جلوگیری می‌کند، چرا همسر نمی‌گیرید؟! چرا طلاق می‌دهید؟! نگفتند شما به بیگانه نگاه نکنید، این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که ما می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». حضرت داشتند سخنرانی می‌کردند - این در فرمایشات حضرت، در خطب حضرت، در کلمات نورانی آن حضرت هست - یک نامحرمی از کنار آنها رد شد، حضرت به مستمعین خود فرمود اگر یک وقتی دیدید یک نامحرمی از کنار شما رد شد، حواس شما جمع باشد! این چیزی دیگری نیست، از بهشت نیامده، از آسمان نیامده، این همان است که شما در خانه دارید، دنبال چه می‌گردی؟! این که از آسمان نیامده است! این همان است که شما در خانه‌هایتان دارید، این را وسط سخنرانی فرمود، مشغول خطبه و سخنرانی بودند، یک نامحرمی از آنجا رد، حضرت فرمود به اینکه اگر یک وقتی دیدید یک نامحرمی رد شد، این از آسمان و بهشت و از عالم دیگر نیامده، این همان است که شما در خانه دارید. اینها آمدند ما را آدم کنند! ما اگر این حرف‌ها را گوش ندهیم، خطر آمده است، از این بیشتر! این شیوع طلاق، این افسردگی طرفین، پژمردگی طرفین، این خطر نیست؟! اگر مواظب الهی در اینها اثر نکند، خودشان باید خطر را - خدای ناکرده - تحمل کنند، وگرنه با بگیر و ببند و اینها ممکن است ظاهر حفظ شود. در همین روایات که بعضی از اینها خواندنی نیست که شهوت زن چقدر بیش از مرد است، زن حتماً همسر می‌خواهد، اینها را فرمودند؛ درد را فرمودند، دوا را فرمودند، همه چیز را فرمودند. فرمودند این به هر حال مشکل دارد، این مربوط به غریزه است، ذات اقدس الهی این را آفرید برای اینکه این ولود باشد، منتها این را دارند هدر می‌دهد.

اینجا فرمودند: «الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ». این روایت نورانی را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردند و مرحوم صاحب وسائل هم این را نقل کرد.

اما مرحوم صاحب وسائل در همان جلد بیستم، صفحه 77 باب 28 از ابواب مقدمات نکاح این را دارد. روایت اول این است که مرحوم کلینی نقل کرده است از «عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ قَالَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فِي أَمْرِ بَنَاتِهِ وَ أَنَّهُ لَا يَجِدُ أَحَدًا مِثْلَهُ»؛ «علی بن اسباط» از یک خانواده‌های برجسته‌ای بودند، به امام باقر (سلام الله علیه) نامه نوشت که من این دخترانم را به چه کسی بدهم؟ چکار کنم؟ «كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَهَمَّ شَمًا ذَكَرْتُ مِنْ أَمْرِ بَنَاتِكَ وَ أَتَيْنَا نَجْدًا أَحَدًا مِثْلًا»؛ اما «فَلَا تَنْظُرْ فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرُؤُوهُ»؛ اگر دیدید متدین است، مسلمان است، اهل زندگی است، همسر بدهید، «إِنَّا نَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادَ كَيْبَرٍ»؛ اگر به دنبال این هستید که یک کسی که وضع مالی او خوب است، جمال و مال دارد بیاید، فساد جامعه را می‌گیرد؛ تازه این یک گوشه‌ای از توقّع است، فساد همین است! این فساد با همین موعظه حل می‌شود، با اخلاق حل می‌شود.

این روایت نورانی را مرحوم صاحب وسائل نقل کردند؛ البته این روایت کلینی را مرحوم شیخ هم به اسناد خود از «عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ» نقل کرد. «ابن طاوس» هم این را در کتاب «اسْتِخَارَاتِ» از کتاب رسائل کلینی نقل کرده است. مرحوم کلینی نامه‌هایی که برای ائمه (علیهم السلام) می‌نوشتند و جواب‌هایی که آن ذوات قدسی (علیهم السلام) می‌دادند، اینها را یکجا جمع کرد به نام رسائل ائمه (علیهم السلام).

این باب که مرحوم کلینی باز «عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهْمَدَانِيِّ»؛ مستحضرید «هَمْدَان» قبیله بزرگی است در یمن، «هَمْدَان» شهری است که طبق بیان مرحوم میرداماد، نوه حضرت نوح این شهر را ساخت، چون اسم او هَمْدَان بود، اسم این شهر شده هَمْدَان، این سبقت تاریخی فراوانی دارد. این فرقی که بین حارث بن عبدالله همدانی است که از قبایل بنام یمن است و از اصحاب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است و تا زمان امام صادق (سلام الله علیه) آن حضرت را هم درک کرده است، جزء اصحاب نیست، جزء تابعین اصحاب است چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نکرده است، این حارث بن عبدالله هَمْدَانِی است که حضرت برای او نامه می‌نویسد؛ اما این هَمْدَانِی اهل همین هَمْدَان است که مردان بزرگی از اینجا برخاستند؛ هم قاضی القضاات معتزلی اهل همین اسدآباد همدان است و هم چند نفر از اصحاب ائمه (علیهم السلام) هَمْدَانِی هستند که مرحوم میرداماد در *الترّوایح السّماویّة* اسامی مبارک این بزرگوارانی که اهل هَمْدَان هستند را می‌گوید؛ فلان شخص هَمْدَانِی، فلان شخص هَمْدَانِی، پنج - شش نفر از این بزرگان هَمْدَان که از اصحاب ائمه (علیهم السلام) بودند و شاگردان آنها بودند، نقل می‌کند. [15]

این شخص هَمْدَان است «ابراهیم بن محمد هَمْدَانِی»؛ ممکن است هم هَمْدَانِی باشد یکی از هَمْدَانِی‌هایی که اصحاب ائمه (علیهم السلام) بودند. «قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فِي التَّرْوِيحِ فَأَتَانِي كِتَابُهُ بِخَطِّهِ»؛ وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) در جواب مرقوم فرمودند که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرُؤُوهُ». اصراری که بر خواندن این روایات داریم دو نکته است: یکی اینکه بنیان خانواده را ازدواج تشکیل می‌دهد که «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَخْرَزَ نَفْسَهُ دِينَهُ». روایت هم دارد که هیچ بنایی عزیزتر و شریف‌تر از بنای ازدواج نیست [16] و ائمه هم فرمودند اگر - خدای ناکرده - طلاق اتفاق بیافتد و این خانه فرسوده شود و ویران شود، به این آسانی بازسازی نمی‌شود! یکی هم که اخلاق است؛ این «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ»، معلوم می‌شود که کفو در اخلاق که لازم نیست، معلوم می‌شود کفو در مذهب هم مستحب است، نه واجب؛ به قرینه اشتمال این روایات بر فضیلت خُلُقِی، یا کفو خُلُقِی، یا تساوی در اخلاق، خواستند استفاده کنند



که اگر این است شما شیعه بودن را لازم می‌دانید، باید همتای او باشد در اخلاق، اخلاقش هم باید خیلی عالی باشد، و حال اینکه این را لازم نمی‌دانید. فرمود: «إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ». این گرفتاری جامعه می‌شود؛ حالا بگیر و ببند، اگر بدتر نکند یقیناً حل نمی‌کند.

روایت سوم این باب؛ البته «سهل» در آن هست، «سهل بن زیاد» را که مستحضری کاملاً تضعیف کردند. روایت سوم این باب که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است از «حُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ» می‌گوید من نامه‌ای خدمت امام باقر (سلام الله علیه) نوشتم: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَأَسْأَلُهُ عَنِ النِّكَاحِ فَكَتَبَ إِلَيَّ مِنْ خُطْبَةٍ إِلَيْكُمْ فَرَضِيئُهُ دِينَهُ وَ أَمَانَتُهُ فَرَوْجُوهُ»؛ درست است که باید مسلمان باشند؛ اما اگر بخواهد شیعه باشد، دلیلی بر تشیع نیست، چون شرطیت امانت نیست، چون امانت را ذکر کردند، «إِذَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ»؛ جامعه آلوده می‌شود.

روایت پنجم این باب که «مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این است که «الْكُفُّوْ أَنْ يَكُونَ غَافِقًا وَ عِنْدَهُ نِسَاءٌ». این در مسئله بعد مطرح می‌شود؛ مسئله بعد آن است که آیا تمکّن از انفاق شرط است یا شرط نیست؟ نفقه دادن بعد از ازدواج است، تمکّن از انفاق حین عقد است، آیا لازم است؟ این بعد مطرح می‌شود.

روایت ششم این باب که مرحوم کلینی آن را از «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ فَلْتَبَا رَسُولُ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ دُنْيَا فِي نَسَبِهِ قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فُسَادٌ كَبِيرٌ»؛ در این زمینه روایات فراوان است.

غرض این است که ما حالا آن روایت «عبدالله بن سنان» را که سند صحیح است و بیش از این استفاده نمی‌شود که شیعه بودن راجح است. اما نظر این است که اگر چنانچه بزرگان فرمودند این نمی‌شود؛ حالا یا فتوا دادند یا احتیاط وجوبی کردند، برای اینکه اینها می‌خواهند به تولی و تبری خود عمل کنند و این شدنی نیست، این به طلاق منتهی می‌شود، هنوز این روایات نیامده است. اگر اقوی فرمایش آن آقایان نباشد، احوط وجوبی فرمایش آن آقایان هست و نمی‌شود به فرمایش مرحوم محقق عمل کرد؛ البته نظر نهایی در پایان بحث روشن می‌شود.

---

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 243.

[2] جامع الأخبار (للشعیری)، محمدالشعیری، ص 101.

[3] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 329، ط.الاسلامیة.

[4] نساء/سوره 4، آیه 115.

[5] نساء/سوره 4، آیه 23.

[6] نساء/سوره 4، آیه 24.

[7] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 15، ص 369، ابواب جهاد النفس وما یناسبه، باب 56، حدیث 1، ط آل البيت.

[8] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 313، ط.الاسلامیة.

[9] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 616.

[10] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 54، ط.الاسلامیة.

[11] نور/سوره 24، آيه 32.

[12] بقره/سوره 2، آيه 129.

[13] بقره/سوره 2، آيه 239.

[14] شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1، ص 113.

[15] الرواشح السماوية، المحقق الداماد، ج 1، ص 90.

[16] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 3، ص 383.